

## آدمها

سر باژان انگلیسی	ژان دارک
دختران روستایی	کوشون ، انقف بووه
ژاک لگرن	ژان بوپر
مرد روستایی ، همسر ، پسر و خواهرزنش	ژان د لافونتن
یک کودک	ژان د شاتیون (شاتیون)
زن ماهی فروش	گیوم ارارد
د کتر دوقور و دو برادرزاده اش	نیکلا میدی
مرد خوشپوش	گیوم مانشن
روسی	ژان دستیووه
تاجر شراب	ژان لوفهور
میهمانخانه دار	ژان ماسیو
یک معاون کشیش جوان	رائول د رینل
یک افلیج جنگک	منشی
پدر بزرگ پروئل ونوه اش	دژخیم
کودکان	راهبه ها
مردم	ناظر انگلیسی وملازمش
	نگهبانان ژان دارک

جزیان کامل این محاکمه به زبان لاتین ثبت شده است .  
نسخه اصلی اسناد مربوط به محاکمه که برای کوشون اسقف بووه  
فراهم شده بود ، امروز در مجلس نمایندگان پاریس نگاهداری  
می شود .

نمایشنامه رادیویی بر پایه این اسناد و همچنین گواهیها و  
اطلاعات معاصران نوشته شده است و بر توت برشت در تنظیم  
نمایشنامه خود برای اجرا بوسیله «برلینر آسامبل» از این نمایشنامه  
رادیویی بهره جسته است .

آناسگوز

پائیز سال ۱۴۳۰. هشت سال است که جنگ میان فرانسه و انگلیس درگیر است. تازگی‌ها فرانسویان زیر پرچم يك دختر هفده ساله به نام ژان دارك در کوششی نو میدانه به دو جنگ خونین برای عقب راندن فاتحین انگلیسی، که هنوز بیش از دو سوم کشور را در تسلط دارند، دست زده‌اند.

دهکده‌یی در تورین\* در منطقه آزاد فرانسه، اخبار بدی دریافت می‌کند.

در جلو يك خانه روستایی در تورین دو دختر جوان انگور می‌فشند، چند كودك نیز به آنان كمك می‌کنند.  
دخترهای جوان (می‌خوانند).  
آه دوشیزه شگفت‌لوران  
که دیری نیست تا به شانزده پا نهاده‌یی  
ودختری از تباری ساده‌یی.  
دشمن بیهوده بر سپرتو می‌گوید.  
نبرد نیروی تست و زمین عریان بسترت

دلیری توهمسنگ زیبایی تست  
 دشمنانت در بیم و هراس واپس می نشینند  
 و هیچ کس راتاب پایداری نیست  
 آنان می گریزند  
 فرسنگها و فرسنگها  
 و چشمان بی شمار  
 از دور و نزدیک  
 نگران تست .

دختر دوم (به کودکان) همهش را نخورید. اینها از دار کوب هم بدترند.

شما هنوز يك خمره هم پر نکرده اید!  
 (می خوانند):  
 دختران

آری، راست است که بسیاری  
 آنچنان از رنج و بیم، دلیری از کف داده اند  
 که از شناخت دوشیزه ناتوانند.  
 چرا که آنکه می گرید کور است  
 و چشمانش

حتی در تابناکترین روشناییها

از دیدن درمی ماند..

اما اکنون بسیاری به سپاه دوشیزه پیوسته اند  
 آنان چنانکه گویی به رقص می روند

به سوی رزمگاه ره می سپرند .

لو آر دشمنانش را از کرانه های خود رانده است

خورشید فرانسه تا بذاکتر می تابد .

ژاک کجاست ؟

دختر اول

دوباره به شهر رفته .

دختر دوم

او باید بیشتر مواظب پاهایش باشد .

دختر اول

من که نمیتوانم جلوش را بگیرم . در تا کستان بالا چقدر

دختر دوم

دیگر باید چید ؟

دو جریب .

دختر اول

(می خوانند)

دخترها

آه، شما خائنین شرور .

که دیر بست تا تحمل تان کرده اند

این مردم

که دیری ست رنج می برند،

شما که شادی انگلستان

و نابودی فرانسه

و فقر و شرم و اسارتش را

سبب شده اید

شما نه به خاطر هدفی عادلانه جنگیده اید

شمارا

چندان دیر نیست تا راه دگرگون کنید

اگر همچنان در پشتیبانی از دشمن پای بفشارید

پایانی تلخ، روزهای شومتان را به انتظار خواهد بود .

(به آنها می پیوندد) - آنها او را اسیر کرده اند . در

ژاک لگرن

نزدیکی های کومپی بن\* . او را در قفسی کرده اند و  
به روان می برند.

نه!

دختر اول

کوله پستی مرا حاضر کن .

نگرن

کجا؟

دختر دوم

روان، کمی ماهی بخرم .

نگرن

۲۱ فوریه، ۱۹۳۱ بازاری در روان که تحت اشغال انگلیسی  
 هاست. جمعیت در تماشای نجیب زادگان انگلیسی و روحانیون  
 فرانسویست که دختر جنگجو را به سوی دادگاهش می برند.  
 بازاری در روان

در میان جمعیت يك خانواده روستائی (پدر، مادر،  
 خواهر زن، پسر و يك بچه) و نیز يك زن ماهی  
 فروش، لگرن با يك كوله پشتی، يك مرد  
 خوشپوش، يك روسپی، تاجر شراب، يك  
 پزشك، جلاد با لباس هر روزی و دو سرباز  
 انگلیسی دیده می شوند. بانگ ناقوس و غرش  
 طبل ها به گوش می رسد:

اودوك بدفورد اسب.

مرد خوشپوش

اسب سفیدش را نگاه کنید. درست مثل صاحبش  
 چاق و چله است.

زن ماهی فروش

هی جانی! مطمئنی که از این راه میاد؟

زن دهقان

با این که خیلی وقته رفته تو.

پسر

نگران نباشید خانم. حتماً از این راه میاد.

زن ماهی فروش

اوژن! بسته غذا را آوردی؟

زن دهقان

اون که لباس تمام ابریشمی پوشیده، کیه؟

كودك

مرد خوشپوش  
دکتر دوفور

اسقف بووه، کوشون .  
یک اسقف فرانسوی که پشت یک دوک انگلیسی راه  
میرود. تعجب میکنم که مردك انگلیسی چرا قلاده  
به گردنش نینداخته.

(زیر لب میخواند) :

روسی

میگن که کوشون اسقف بوده

حالا دیگه یه انگلیسیه

هم به خاطر پاری احساسات

هم به خاطر پنج هزار لیره .

این برای دوشیزه ما اصلاً شوخی بردار نیست .

می گویند اونداهایی می شنود و مکاشفاتی دارد .

نمی دانم راست است یا نه ؟

شنیدی؟ می گویند اونداهایی می شنود .

هیس س .

پزشکان مجرب مطلب را روشن میکنند .

نماینده پاپ .

زن ماهی فروش

روسی

زن دهقان

دهقان

ناجر شراب

مرد خوشپوش

(زن دهقان پر خود صلیب می کشد.)

کلاهش را ببینید .

(همه می خندند و نیز زن دهقان)

برای دختر ك خیلی بد شد . هیچ کس انگلیسی ها

را دوست ندارد

من اگر جای شما بودم این حرف را اینقدر بلند

نمی زدم آنهم امروز .

روسی

خواهر زن

مرد خوشپوش



دهقان

او همیشه هر چه از دهنش در آید، می‌گه.

روسپی

جانمی اینجا یکی هست که تو رو دوست نداره .

زن ماهی فروش

ولش کن، آنها فرانسه سرشان نمی‌شود.

تاجر شراب

شاید اینطور بهتر باشد. او خیلی اسباب دردسر بود .

زن ماهی فروش

انگلیسی‌ها خیلی به تو سفارش می‌دهند. مگر نه؟

دکتر دو فور

خوب گفتی!

(روسپی می‌خندد)

مرد خوشپوش

بیخشید؟

زن دهقان

(به كودك) ژا کلین چه روز تعطیل خوبی. نیست؟

تاجر شراب

من قبلاً هم سوزاندن یکی از این جادوگرها را

دیده‌ام .

دژخیم

کی؟

تاجر شراب

چهار سال پیش در بووه. بهار سال بیست و هفت بود.

دژخیم

صحیح .

زن ماهی فروش

این آقای دوژاردن جلاد است .

زن دهقان

کو؟

(همه بر می‌گردند و دژخیم را نگاه می‌کنند).

روسپی

خدای من!

مرد خوشپوش

مثل این که دارد دختر را حسابی ورنسداز

می‌کند .

دکتر دو فور

نگاه کنید. پزشکان پاریس.

پسر

مگر انگلیسی‌ها خودشان نمی‌توانستند معاینه‌ش کنند؟

- دکتر دو فور      آنها ترجیح داده اند که فرانسوی ها این کار را برایشان بکنند .
- یسر      اما فرانسوی ها دلیلی برای این کار ندارند .
- دکتر دو فور      این همه پزشک باید بتوانند دلیلی پیدا کنند .
- نگرن      اصل مطلب این است که او بتواند جسورانه جواب آنها را بدهد .
- خواهر زن      جسورانه ! یک دختر چطور می تواند جلو این همه بایستد ؟
- روسپی      او برای چی دارد سرش را به باد می دهد . چرا در خانه اش نماند ؟
- نگرن      (مرد خوشپوش تصدیق می کند)  
چون انگلیسی ها به فرانسه ریختند . چون انگلیسی ها تمام فرانسه را تا لوار تصرف کردند . چون آنها دارند تمام کشور را می بلعند . چون آنها شاه را از تختش پائین کشیدند . چون تا وقتی که او سر نرسیده بود شاه تنبل تر از آن بود که از خودش دفاع کند .
- زن دهقان      چون که ، چون که ، چون که ... اینها دلیل می شود که چنین افکار جنون آمیزی به سرش بزند و در لباس مردانه جلوسر بازها این طرف و آن طرف برود ؟
- دهقان      خفه شو !
- مرد خوشپوش      او می گوید که این را به کشورش مدیون است ،  
خانم !

د کتر دو فور	کشور؟ مقصود از کشور چیه؟
زن ماهی فروش	د کتر دو فور! نداهايش به او گفته اند که انگلیسی ها را از کشورش بیرون کند.
د کتر دو فور	کشور! برای کشور چه فرقی می کند که چه کسی سوار بر اسب سفید خاک به خوردش می دهد. دوک بدفورد یا دو ک اورلئان؟ برای کشور چه فرقی میکند که چه کسی گندم و شرابش را می بلعد، چه کسی بره ها و میوه ها و مالیات و عشریه اش را نوش جان میکند، لرد بووه یا دوک گلاستر؟
زن ماهی فروش	طرف شدن با ارباب های فرانسوی آسان تر است. این آقایان انگلیسی حتی فحش و نفرین ما را هم نمی فهمند.
کودک	اون مرد شاهه؟
خواهر زن (غرش طبل ها)	نه، يك شپورچی انگلیسی ست.
روسی	اونهاش .
سر بازا انگلیسی	عقب بروید، گفتم عقب!
زن دهقان	اوژن مواظب تخم مرغ ها باش .
روسی	خدای من، او که خیلی کوچکه.
خواهر زن	اون زنجیرها باید بر اش خیلی سنگین باشه . طفلك سر تا پاش يك وجب هم نیست .
نگرن	(تاجر شراب می خندد) همین دختر با يك وجب قدش انگلیسی ها را به تك و دو انداخته .

دكتور دو ففور      دو ك بد ففورد برآى همين دختر يك وجبى دو از ده هزار  
پونده دو ك لو كز امبور گك داده .

چرا ؟

دهقان

رن ماهى فروش      برآى اينكه انگليسى ها را از تك و دونجات بده .

در نخستین جلسه دادگاه روحانی در نمازخانه سلطنتی دژ،  
ژان دارک هوشیارانه از پرسش‌های محیلاًنه روحانیون که  
میخواهند او را به بدعت‌گذاری خود متقاعد کنند، شانه خالی  
میکند و با جسارت، بدبختی‌ها و مصائب فرانسه را به آنان یاد  
آور می‌شود.

نمازخانه سلطنتی  
دژ روحانیون: بوپرشایتون، لافوتن، دستیوه،  
مانشن، میدی، لوفهور، برادر راتول و منشی.  
ناظر انگلیسی با ملازمش و اسقف بووه، وارد  
می‌شود. روحانیون زانو می‌زنند.

استایش باد خدا را - اسقف

برای همیشه و همیشه - آمین همه

تعداد پزشکان که عالی‌ست. ناظر انگلیسی

سپاسگزارم. اسقف

نمازخانه زیبایی است. حتی اگر از آن قدیمی‌ها نباشد. ناظر انگلیسی

چندان جدید هم نیست. به وسیله شارل (پنج‌انگشت اسقف

خود را بلند می‌کند) ساخته شده.

آه، شارل پنجم. صحیح. خوب، نگذارید من شما ناظر انگلیسی

را معطل کنم.

(همه بر کرسی‌هایشان می‌نشینند)

ما گوشون، اسقف بوده، و دادیاران برجسته‌مان، نجبا و پزشکانی که در اینجا حاضرند، گرد آمده‌ایم تا محاکمه‌یی را اداره کنیم که از هم اکنون آنرا علنی اعلام می‌داریم. می‌لورد! آیا احضاریه دادگاه به اطلاع متهمه رسیده تا در برابر ما حاضر شود و به سئوال‌اتمان مطابق قانون پاسخ گوید؟

اسقف

به اطلاع رسید که زن نامبرده احضاریه را پذیرفته و بیرون دادگاه منتظر است. اما او تقاضا دارد که اجازه دهید تا قبل از محاکمه اعتراف کند.

ملازم

(اسقف با دادیاران مشورت میکند. آنها رد می‌کنند).

درخواست رد می‌شود. به خاطر سنگینی اتهام و این که متهمه حاضر نشده است جامه مردانه را از تن در آورد. آقای ماسیو متهمه را وارد کنید.

اسقف

متهمه را وارد کنید.

ماسیو

(ژان با دوسرباز انگلیسی به دادگاه راهنمایی میشود)

این زن که در برابر ماست، ژان که در افواه عام به دوشیزه شهرت دارد: تحت اختیارات قانونی ما در حوزه اسقف نشین‌مان بازداشت شده است او به عنوان يك فرد متهم به بدعت گذاری و رفض به دستود سرور مسیحی ما، یعنی پادشاه انگلستان و فرانسه به دادگاه ماسپرده شده. از آنجا که شایعات پیرامون حملات او به مذهب تا دورتر از اسقف نشین ما و در حقیقت در تمامی خاک فرانسه و نیز قلمرو مسیحیت پراکنده شده است، ما او را به

اسقف

این دادگاه آورده‌ایم ، تا شاید بتواند خود را تبرئه کند. ژان! از تو می‌خواهیم که دست بر این کتاب مقدس بگذاری و سوگند بخوری که تمامی سئوالات ما را صادقانه پاسخ دهی آقای ماسیو

(به اشاره ماسیو، برادر راتول کتاب مقدس را پیش می‌برد)

اسقف

حالا به این انجیل قسم بخور. دست‌هایت را بر کتاب بگذار

ژان

اما من نمی‌دانم که شما چه سئوالاتی از من خواهید کرد. شاید

می‌خواهید چیزی را بدانید که من نمی‌خواهم بشما بگویم.

اسقف

زود باش، زود باش، فقط قسم بخور که در باره آنچه به مذهب

مربوط می‌شود راست بگویی.

ژان

من با کمال میل سوگند می‌خورم که در باره خانه و خانواده‌ام

و آنچه پیش از آمدن من به شینون\* روی داده است

حقیقت را بگویم، اما هرگز کلمه‌یی در باره نداها و

مکاشفاتم به شما نخواهم گفت. حتی اگر سر از تنم جدا کنید.

اسقف

بسیار خوب ژان، مانتها از تو می‌خواهیم که در باره آنچه

به مذهب مربوط می‌شود، حقیقت را بگویی. آنچنانکه

قانون در چنین دادگاهی اقتضا می‌کند. ادامه بده.

ژان

زانو می‌زنند سوگند می‌خورم که در باره آنچه به مذهب

مربوط می‌شود حقیقت را بگویم.

(می‌نشیند)

اسقف

نام نخست و نام خانواده‌ات را بگو.

- ژان      مرا در خانه ژانت می خوانند و در فرانسه ژان. از نام دیگری  
خبر ندارم .
- اسقف      در کجا متولد شده‌یی؟
- ژان      در دو مرمی\* واقع در موز\*
- اسقف      پدر و مادر تو کیستند؟
- ژان      ژان دارك و ایزابو.
- اسقف      چند سال داری؟
- ژان      فکر می کنم در حدود نوزده سال.
- اسقف      چه کسی ایمان را به تو تلقین داد؟
- ژان      مادر همه چیز را به من یاد داد: نماز، سرود «سلام مریم» و  
اصول دین.
- اسقف      نماز را بخوان :
- ژان      اعتراف مرا بشنوید آن وقت نماز می خوانم.
- اسقف      در لباس مردان؟ زود باش نماز را بخوان.
- ژان      تا وقتی که اعتراف مرا نشنوید نخواهم خواند .
- اسقف      ژان!، ما اسقف تو، ترا از ترك رندان، به هر دلیل، بدون اجازه  
خودمان منع می کنیم . اگر چنین کنی، این عمل در حکم  
عدم اطاعت از کلیسا و ضربه‌ی سخت بر دین خواهد بود.
- ژان      من نمی توانم این فرمان را قبول کنم. اگر فرار کنم هیچ کس  
نمی تواند مرا به عهد شکنی متهم کند ، چون من قولی به  
کسی نداده‌ام. از این گذشته من باین غل و زنجیری که بارم  
کرده‌اید اعتراض دارم .



- اسقف      تو بارها کوشیده‌یی که فرار کنی. این برای محکم کاری است.
- ژان      بدیهی است که سعی کرده‌ام مثل هر اسیر دیگری فرار کنم. حالا هم اگر می‌توانستم فرار می‌کردم.
- اسقف      آیا آن نداها به تو این اجازه را داده‌اند که هر وقت خواستی از زندان فرار کنی؟
- ژان      من به دفعات خواستار اجازه آنها شدم اما هرگز اجازه نیافتم.
- اسقف      صحیح.
- ژان      اما می‌گویند: «خداوند یارو یاور کسانی است که خود را یاری می‌کنند».
- اسقف      (به ناظر انگلیسی) - با اجازه شما سرور من .  
(به نگهبانان)
- ما سفارش اکید می‌کنیم که تو جان‌گری و تو ویلیام تالبوت هشیارانه از او حفاظت کنی و نگذارید کسی با او صحبت کند.
- نگهبانان بله عالی جناب!
- اسقف      آقای ژان بوپر استاد دانشکده الهیات پاریس. شما می‌توانید از متهمه سؤال کنید.
- بوپر      (پس از تعظیم به ناظر انگلیسی) - ژان! قبل از هر چیز یکبار دیگر ترانسیخت میکنم که به سئوالات من جز به راستی پاسخ نگویی. آیا توفن یا هنری آموخته‌یی؟
- ژان      بله. خیاطی و بافندگی.
- بوپر      در خانه چه کاری کردی؟
- ژان      خانه‌داری می‌کردم. گاهی اوقات هم در بردن گاوها به قلعه کمک می‌کردم، تا انگلیسی‌ها نتوانند آنها را بدزدند.

مییدی آقای بوپر ممکن است سخنان شما را قطع کنم؟ آیا مردم دمرمی به سرور مسیحی ما، پادشاه انگلستان و فرانسه وفادارند، یا از مردی که تو پادشاه فرانسه اش میخوانی پیروی میکنند؟

ژان من در دمرمی فقط يك نفر را می شناسم که طرفدار انگلیسی هاست. اگر مشیت خداوند بر این قرار داشت خوشحال می شدم اگر سربریدنش را می دیدم.

(جنبش و زمزمه درد ادیاران)

اسقف آقای بوپر! خواهش میکنم ادامه بدهید.

بوپر چه وقت برای اولین بار آنچه را که ندای نامی شنیدی؟  
ژان وقتی سیزده ساله بودم، ندایی را شنیدم که از جانب خداوند می آمد. این اولین بار بود و من واقعا ترسیده بودم. ندا، در باغ پدرم در يك بعد از ظهر تابستان بر من نازل شد. من آنرا از چایی در پشت سرم شنیدم، از طرف کلیسا. نور شدیدی با ندا همراه بود.

بوپر اگر از پشت سر بود پس چگونه تو را دیدی؟  
ژان وقتی برای بار سوم ندا را شنیدم دانستم که از جانب يك فرشته است.

بوپر این ندا چه می گفت؟  
ژان این ندا همیشه مرا حفظ کرده است. به من میگفت که نیکی کنم و زیاد به کلیسا بروم، دو یاسه بار در هفته، به من می گفت که همه چیز را رها کنم و به نزد شاه بروم. و گفت که من محاصره اورلئان را می شکتم.

بوپر توجه جواب دادی؟  
ژان گفتم که من يك دختر هستم و هرگز براسب سوار نشده ام و

از جنك چیزی نمی دانم . اماندا مرا با خشونت تحت فشار گذاشت و آرامش را از من گرفت . بمن گفت برو و رفتم . دستیوه - ؛ تو قبلاً هم يك بار خانهات را ترك كرده بودی ؟

ژان آری . وقتی که انگلیسی ها به دهکده ما حمله کردند، فرار کردیم و دو هفته بعد برگشتیم . همه چیز تاته سوخته بود .  
اسقف ادامه بدهید .

لا فونتن (وارد صحبت میشود) - آیا درست بود که مخفیانه دهکده را ترك کنی ؟

ژان آیا تأکید نشده است که به پدر و مادر خود احترام بگذاریم ؟  
چرا : امان حتی اگر صد پدر و مادر هم داشتم باز می رفتم .

بوپر وقتی که به شینون رسیدی چه لباسی برتن داشتی ؟

ژان وقتی که به شینون به نزد پادشا هم رفتم لباس مردانه پوشیده بودم . من جز شمشیر سلاح دیگری با خود نداشتم .

بوپر چه کسی به تو گفت که لباس مردانه بپوشی ؟

اسقف چیز دیگری از من پرسید .

دستیوه عالی جناب ! ما حتماً باید بدانیم که چه کسی به متهمه پیشنهاد کرده است که لباس مردانه بپوشد .

شاتبون بله مسلماً .

ژان چیز دیگری از من پرسید .

اسقف آیا نمی دانی که در کتاب مقدس آمده است . زنان نباید که جامه مردان برتن کنند و نیز مردان را نشاید که جامه زنان بپوشند .

- ژان      من بهترین پندها را شنیده بودم و به آن اعتماد کردم .
- بوپر      چطور پیش این مرد که پادشاهش می خوانی رفتی ؟
- ژان      هیچ زحمتی نداشت . در حوالی ظهر به شینون رسیدم و به مهمانخانه‌یی رفتم . بعد از شام به دژ رفتم . من شاه را به کمک نداهایم بلافاصله شناختم و باو گفتم که می خواهم به جنک انگلیسی ها بروم .
- مانشن      اجازه هست ؟
- اسقف      (به بوپر) - آقای مانشن .
- مانشن      آیا شاه هم چنین نداهایی را می شنود ؟
- ژان      از خودش بپرسید ، شاید به شما بگوید .
- لوفهور      تو در چه فاصله‌یی از شاه ایستاده بودی ؟
- ژان      فکرمی کنم تقریباً به طول يك نیزه .
- لوفهور      وقتی که اول بار مردی را که پادشاه خود می خوانی دیدی ، آیا فرشته‌یی در کنارش بود ؟
- ژان      خدا نکند . من فرشته‌یی ندیدم .
- اسقف      (بالحنی اهانت آمیز به بوپر) - آقای لوفهور .
- دستیوه      آیا هاله‌یی دور سرش بود ؟
- ژان      جمع شکوهمندی از شوالیه‌ها برگرد او بودند . نزدیک به سی صد شوالیه . در حدود پنجاه مشعل آنجا را روشن میکرد . من از نور روحانی چیزی نمی گویم .
- مانشن      با اجازه شما ! آیا هنوز هم نداها را می شنوی ؟
- ژان      روزی نمی گذرد که نشنوم . و من هم سخت به شنیدن آنها احتیاج دارم .



- ژان      آنها به من گفتند که به شما قاضیان دلیرانه جواب بدهم .  
 تو ، اسقف بووه ! خود را قاضی من می خوانی و من  
 نمی دانم که این حقیقت دارد یا نه، اما باید بگویم که اگر  
 در مورد من به خطا قضاوت کنی خود را در کام خطری  
 بزرگ انداخته ای .
- بوپر      آیا قدیسین بودند که با تو صحبت میکردند یا فرشتگان  
 و یا ذات خداوند ؟
- ژان      کاترین مقدس و مارگرت مقدس .
- اسقف      دیگر چه کسی ؟
- ژان      میشل مقدس .
- بوپر      آخرین آنها کدام بود ؟
- ژان      میشل مقدس . او کسی است که مرا به شینون فرستاد .
- بوپر      حالا به توجه می گوید ؟
- ژان      این که همیشه با شما دوستانه رفتار کنم و جسورانه  
 پاسخ دهم .
- ماسیو      آیا میشل مقدس عریان بود ؟
- ژان      عریان ؟ فکر می کنید خداوند نمی تواند لباسی برایش  
 تهیه کند ؟
- لوفهور      آیا او مویش را کوتاه کرده بود ؟
- ژان      ( برای نخستین بار کمی بی تاب می شود ) - چرا باید  
 میشل مقدس مویش را کوتاه کرده باشد ؟
- ناظر انگلیسی      از او پرسید که آیا مارگرت مقدس به انگلیسی حرف  
 می زد ؟
- ملازم (به ماسیو) - سرور من میخواهند بدانند که آیا مارگرت

- مقدس به انگلیسی حرف می زده ؟  
 ماسیو (بژان) - آیا مارگرت مقدس به انگلیسی حرف می زد؟  
 ژان - چرا باید انگلیسی صحبت کند در حالیکه بر ضد  
 انگلیسی هاست ؟  
 (ناظر انگلیسی می خندد)
- شایتون  
 تو از کجا مطمئن بودی که او میشل مقدس است و نه  
 شیطان که خود را میشل مقدس وانمود میکند ؟
- ژان  
 از سخن گفتنش و از این که بسیاری چیزهای خوب  
 به من آموخت .  
 چه چیزی به تو آموخت ؟
- شاتیون  
 ژان  
 بیش از هر چیز به من آموخت که به یاری مردمی برخیزم  
 که بسیاری از کمک به آنان دست شسته بودند. و از مصائب  
 عظیم فرانسه بامن گفت.  
 آیا تو شمشیر می بستی ؟
- بوپر  
 ژان  
 شمشیری ساخت و اگولورس که نیامی از چرمی محکم  
 برای آن تهیه کرده بودم .  
 آیا پرچمی هم با خود داشتی ؟
- بوپر  
 ژان  
 آری . پرچمی به سپیدی برف .  
 کدام را بیشتر دوست داشتی ، پرچم یا شمشیر را ؟
- شایتون  
 ژان  
 پرچم را به مراتب بیشتر دوست داشتم . دست کم چهل  
 برابر . من با بلند کردن آن سپاه را به سوی دشمن  
 رهبری میکردم . خودم هرگز کسی را نکشتم .  
 هیچ وقت شاهد کشته شدن انگلیسی ها نبوده ام ؟
- دستیوه

ژان حتماً بودم. شما مثل افراد ساده لوح صحبت میکنید. در میدان جنگ مرده‌ها وجود دارند. آنها باید در خانه‌شان می‌ماندند.

بوپر  
ژان چرا هیچ وقت با دشمن مذاکره نمی‌کردی؟ سپاه من به آنها پیام می‌فرستاد که هیچ تأخیر و تعویقی پذیرفته نیست و آنها باید همان لحظه و از همانجا خاک ما را ترک کنند. من خود فریاد میکردم که هر چه زودتر فرار کنید بی آنکه زحمت لباس پوشیدن به خود بدهند و چیزی جز جانشان را بردارند.

ناظر انگلیسی (ملازم را به جلو می‌راند) - برو بگو.

ملازم (در کنار اسقف می‌ایستد) - عالی جناب!

اسقف بله. حرفی دارید؟

ملازم دوک بد فور در خشمگین خواهند شد. ایشان مو کد اتقاضای یک

مخاکمه سریع را داشتند. ما این سئوالات را از اید می‌دانیم.

اسقف دوک بد فور در خواهند پذیرفت که این یک دادگاه روحانیست

نه یک دادگاه نظامی. ایشان نباید نگران باشند. آقای بوپر!

مانشن سؤال: فکر می‌کنی بر سر طرفدارانت چه خواهد آمد؟

ژان - پیروز میشوند. انگلیسی‌ها ناچار خواهند شد که آخرین

و جب از خاک ما را ترک کنند، یک نفر هم باقی نخواهد ماند.

میدی دخترک! بیاد داشته باش که کجا هستی!

اسقف اگر شیطان این‌ها را به تو نمی‌گوید؛ پس از کجای دانی؟

ژان شیطان هرگز چیزی نمی‌داند. من می‌دانم که انگلیسی‌ها

مرا میکشند. آنها فکر میکنند همین که من بمیرم

فرانسه را فتح خواهند کرد. اما حتی با صد هزار مرد



دیگر هم آنها فرانسه را بچنگ نمی آورند.

(ناظر انگلیسی برمیخیزد)

این حرفها نباید در صورت جلسه نوشته شود.

اینها را نمی توان حذف کرد. پروفیسور بوپر! من اعتراض

دارم.

بوپر

ماسیو

تو فکر میکنی که خداوند از انگلیسیها نفرت دارد؟

من نمی دانم خداوند آنها را دوست دارد یا ازشان متنفر

است و یا در باره ارواح آنها چه فکری در سردارد.

آنچه من می دانم این است که آنها از فرانسه رانده

خواهند شد مگر کسانی که در اینجا می میرند.

ناظر انگلیسی - بی عرضه ها.

(با ملازمش خارج میشود)

دستیوه! من امیدوارم که دوک این مطلب را درک کنند

که این محاکمه باید کاملاً مطابق قانون پیش برود.

چشم دنیایی به ماست. آقای بوپر خواهش میکنم ادامه

بدهید. برادر راثول! بروید و به سرور من عرض کنید

که ما در اینجا از همه جا ناظر داریم. ازر، از شورای

بازل و از تمامی شوراها اروپا.

(برادر راثول خارج میشود)

آقای بوپر!

(با کج خلقی) - آیا خداوند به تو دستور داد که لباس

مردانه بپوشی؟

(بالحنی محکم) - چرا اینقدر از لباس من می پرسید؟

لباس هیچ اهمیتی ندارد. چرا نمی گوید که میخواهید

مرا بسوزانید چون مخالف انگلیسیها هستم؟

بوپر

ژان

اسقف

بوپر

ژان

آیاتو عشاءِ ربانی را هم در جامهٔ مردان به جای می آوری؟  
بی سلاح، در جامهٔ مردان .

بوپر  
ژان

هوم. با توجه به آنچه امروزه سمع ما رسید جلسهٔ امروز  
را مختوم اعلام می داریم. آقای ماسیو متهمه را به زندانش  
راهنمایی کنید .

اسقف

(ژان را من برند)

آقایان ! از این پس باید متهمه را در زندانش مورد  
استنطاق قرار دهیم . من و دو دادیار از میان شما ، بدون  
حضور مردم . از وقت خود استفاده کنید و پرونده را خوب  
بخوانید. دوباره خاطر نشان میکنم که هیچ کس اجازه  
ندارد تا پایان محاکمه روان را ترك کند. ستایش باد خدا را .

اسقف

برای همیشه و همیشه . آمین

همه

کوشون ، اسقف بوده، ژان را در زندانش واقع در «برج  
کشتزارها» دیدار می کند.

زندان . ژان بر روی تختی سفری دراز کشیده است . دو نگهبان  
انگلیسی تاس میریزند

نگهبان اول - ژان !

ژان (خسته) - دیگر چه خبر است؟

نگهبان اول (اورا مسحره میکند) - من کاترین مقدس هستم.

ژان يك سرباز شجاع . این چیز است که توهستی .

نگهبان دوم من هم مارگرت مقدس هستم .

ژان تویك خو کی . خفه شو .

نگهبان دوم منم ، میشل مقدس

(ژان به او حمله میکند)

نگهبان دوم ماده سك ! میشل مقدس اینطور پیدارت کرد ، اینطور

حفظت کرد ؟

(لا فونتن وارد میشود)

چه خبر است ؟

لا فونتن

(نگهبانان از ژان دست برمی دارند . ژان برمیخیزد .)

- نگهبان اول  
لافونتن  
ژان  
لافونتن  
ژان  
لافونتن  
ژان  
لافونتن  
ژان  
لافونتن  
ژان  
لافونتن  
اسقف  
اسقف  
اسقف
- ایست. هیچ کس حق ورود ندارد. ممنوع است.  
من مسئول این استنطاق هستم. چرا گریه میکنی ژان؟  
من گریه نمیکنم؛ ولم کنید.  
از شنیه تا حال چطور گذرانندی؟  
پدر! خودتان میتوانید ببینید که وضع چطور بوده.  
به بهترین وجهی که میتوانستم. اسقف برایم يك تکه  
گوشت ماهی فزستاداما هدیه اش بیمارم کرد.  
آه، از شنیدنش متأسفم.  
(به نگهبانان اشاره میکند که کنار بایستند)  
به من گوش کن. تو باید نصیحت مراقبول کنی. اینقدر سر  
سخت نباش خیلی از ما دادیاران خیرتر میخواستیم.  
می فهمی؟  
نه.  
حاضر شو ژان! چیزی به شروع استنطاق نمانده.  
بازدوباره؟  
تو هیچ کس را برای طولانی شدن این محاکمه نباید  
ملامت کنی بجز خودت. این هم اسقف تو.  
(اسقف، ماسیو و منشی وارد میشوند)  
(آهسته به روحانیون تازه وارد) - اوضاع اینجا غیر  
قابل تحمل است، این نگهبانان انگلیسی...  
هیس س. این بچه به همنشینی با سربازها عادت دارد.  
من مطمئنم که میتواند از پس آنها برآید. آقای ماسیو!  
(به اشاره ماسیو نگهبانان و منشی زندان را ترك میکنند)  
بسیار خوب. تو گفته یی که ما اسقف تو چنانچه ترا

محاكمه كنيم خود را در كام خطري بزرگ انداخته ايم .  
مقصودت چه بود ؟ چه خطري ميتواند براي ما ، اسقف  
تو ، و ديگران وجود داشته باشد ؟

شما به زودي خواهيد فهميد .

ژان

نداهاى تو در اين باره چيزى گفته اند ؟

اسقف

اين مسئله به دادگاه شما مربوط نيست . اما كاملاً امکان  
دارد كسانى كه مى خواهند مرا از روى زمين بردارند قبل  
از من آنرا ترك كنند .

ژان

آيا نداهايت وعدهٔ فرصت بهتري به تو داده اند ؟

اسقف

من قبلاً اين سؤال را پاسخ داده ام .

ژان

اين فرصت كى خواهد بود ؟

اسقف

من روز و ساعتش را نمى دانم .

ژان

در چه سالى ؟

اسقف

اين را حالانمى گويم .

ژان

قبل از روز يوحناى مقدس ؟

اسقف

چيز ديگرى از من پيوريد .

ژان

(ماسيودز گوش اسقف زمزمه ميكند)

توبه گرى نگهبان چه گفتى ؟

اسقف

گفتم كه اتفاقي براي همه شان مى افتد ، قبل از « عيد همهٔ

ژان

قديسين \* » .

آقاى لافونتن !

اسقف

(به اشارهٔ ماسيو ، منشى باز مى گردد) .

\* جشنى كه در اول نوامبر به ياد همهٔ قديسين برپا ميشود .

(نزدیک به ژان می ایستد). آیا ندهایت به توقول داده اند که از زندان نجات می یابی؟

لا فونتن

(باشعفی ناگهانی) - ندهایم به من وعده کماک داده اند . اما نمیدانم که این به آن معنی است که حالا از زندان رها می شوم یا در روز اعدام وقتیکه بلوایی بزرگ رهایی مرا ممکن خواهد ساخت .

ژان

من از این حرف نتیجه می گیرم که تومی دانی دیگران هم ادعا کرده اند که این ندارامی شنوند. (ژان خاموش است)

لا فونتن

تو شخصی به نام کاترین لاروشل را ملاقات کرده یی، اینطور نیست؟  
کرده یی، اینطور نیست؟

لا فونتن

چرا . او به من گفت که بانویی سپیدروی بسا روایی طلایی براو ظاهر شده . او گفت که آن بانو به او دستور داده که از شاه جارچی و شیپورچی بخواهد . آنها باید شهر به شهر می رفتند و اعلام میکردند که هر کس طلا و نقره یا گنجی پنهان دارد باید بلافاصله به آنها تسلیم کنند . او گفت که می تواند بگوید چه کسی چه چیزی را در کجا پنهان کرده و می گفت که آن پول را پیاده نظام من خواهد داد .

ژان

لا فونتن

ژان

توجه جواب دادی؟

به او گفتم که به خانه نزد شوهرش برگردد، به کارخانه‌اش برسد و بچه‌هایش را غذا بدهد. اما برای اطمینان کامل در این مورد با کترین مقدس و مارگرت مقدس صحبت کردم و آنها گفتند که حرف‌های کترین لاروشل مهملاتی بیش نیست. من در گزارشی به پادشاه این مطلب را شرح دادم.

دربارهٔ مطلب دیگری با او بحث نکردی؟

آه چرا او میخواست پیش انگلیسی‌ها برود و ترتیبی برای صلح بدهد. من به او گفتم فکر میکنم که آنها جزبه زور نیزه با ما صلح نکنند.

صحیح.

لا فونتن

ژان

اسقف

ژان

بعد از او پرسیدم که آیا بانویش هر شب به دیدار او می‌آید یا نه؟ چه در این صورت من می‌توانستم يك شب بیدار بمانم. و ماندم. تا نیمه شب بیدار بودم و چیزی ندیدم. بعد خوابم برد. صبح از او پرسیدم که آیا بانویش آمده بود؟ و او گفت: بله، وقتی تو خواب بودی، اما من قادر نبودم که ترا بیدار کنم. پرسیدم که آن بانو فردا شب هم می‌آید و او گفت: آری. من تمام روز را خوابیدم تا بتوانم تمامی شب را بیدار بمانم و بیدار ماندم و هیچ چیز ندیدم. من بارها پرسیدم که آیا آن

بانو به زودی میآید و کاترین هر بار جواب میداد  
که: بله، به زودی.

لا فونتن  
ژان

پس تو فکر میکنی که مشمول مرحمتی خاص هستی؟  
اگر نیستم خداوند مرا مشمول خواهد کرد و اگر هستم  
همچنان شایستهٔ مرحمت خود نگاه خواهد داشت.  
من شوربختترین آفریدگان روی زمین بودم  
اگر که می دانستم در ظل مرحمت الهی نیستم.

لا فونتن

اما وقتی که از برج پائین پریدی میخواستی  
که خود را بکشی . مگر نه؟  
به . می خواستم فرار کنم .

ژان

(با تأکید) پس اعتقاد داری که هرگز نمی توانی  
دوباره گناهی کبیره مرتکب شوی؟  
من کاملاً به رستگاری خود ایمان دارم .

لا فونتن

ژان

اگر به رستگاری خود ایمان داری پس چرا  
میخواستی اعتراف کنی ؟

اسقف

اسقف! جسم انسان هرگز نمی تواند وجدانش  
را آنچنانکه باید پاک نگاه دارد .

ژان

(که دیگر لحنی مهربان ندارد، تقریباً خشمگین)  
میخواهی بگویی که اسیر کردن يك مرد با حيله  
و نيرنك و كشتن او گناه کبیره نیست .

لا فونتن

من هرگز چنین کاری نکرده ام .

ژان



لا فونتن

نکرده‌یی؟ پس در مورد مردی به نام فرانک آراس  
 که به دستور تو در لاگنی کشته شد چه می‌گویی؟  
 او سزاوار مرگ بود. به اعتراف خودش مردی  
 ذل، دزد و خائن بود. من می‌خواستم او را با  
 یکی از مردان خوبمان آقای دلور مبادله کنم  
 اما این مرد همان روزها در انتظار ما مرد و کار  
 احمقانه‌یی بود اگر می‌گذاشتیم آدم خبیثی مثل  
 فرانک، آزاد شود.

ژان

آیا توبه مردی که فرانک را دستگیر کرد پولی  
 دادی؟

لا فونتن

من در فرانسه نه گنجی داشتم و نه سکه‌می‌زدم.  
 چطور می‌توانستم پول زیادی به کسی بدهم؟

ژان

ژان! مادر کیفرخواست ترا به موارد زیر متهم  
 میکنند:

اسقف

۱ - تودر مقابل دروازه‌های پاریس در روز عید  
 جنگیده‌یی.

۲ - توبه قصد خودکشی از برج بوروارپائین  
 پریده‌یی.

۳ - توباعث مرگ فرانک آراس شده‌یی.

۴ - توجامه مردانه برتن کرده‌یی.

اسقف بووه! بهتر است بدانی که چه می‌کنی.

ژان

دادگاه شما دادگاهی ریاکار و حيله گراست . اولاً این مطالب که درباره پاریس گفتید، روز عید بود یا نبود، گناه بود یا نبود، هیچ يك به این دادگاه مربوط نیست . جای این حرفها در اقرارگاه است . دوم این که من از سر امید از برج پائین پریدم نه از روی ناامیدی .

و جامعه مردانه؟

اسقف

تا وقتی که اینجا هستم باید آنرا بپوشم . اگر شما لباس زنانه‌یی به من بدهید و بگذارید که نزد مادرم برگردم آنرا خواهم پوشید و به خانه خواهم رفت .

ژان

ژان ! کدام را ترجیح میدهی : این که از عشاء ربانی چشم بپوشی یا اینکه با جامعه زنان در آن شرکت کنی ؟

ماسیو

مرا مثل همه دختران شهری به لباس زنان در آورید، من حتی لباده بلند می پوشم و کلاهی بزرگ به سرمیگذارم، اگر این تنها راه شرکت در عشاء ربانی باشد. وقتی هم که مراسم تمام شد آن لباس را پاره میکنم . اما از صمیم قلب التماس میکنم که بگذارید همین طور که هستم باشم .

ژان

به من گفته اند که تنها دلیل تو برای نكندن این

اسقف

لباس این است که از نقشه‌ی بی برای نجات خود آگاهی.

من دیگر به سئوالی جواب نمی‌دهم. شما جوابهای

مرا در صورت جلسه خواهید یافت.

(خود را به روی تخت می‌اندازد)

بسیار خوب، جلسه را ختم می‌کنیم. صورت جلسه

را برای بررسی بیشتر به دادگاه تقدیم کنید.

ژان

اسقف

## بازار هفته در روان

بساط دو فروشنده . زن دهقان و پسرش پنیر، کره و تخم مرغ میفروشند  
 وزن ماهی فروش، ماهی. يك افلیج جنگ به نواختن نی انبان مشغول است.  
 مشتریان و در میان آنها دکتر دوفور و دو دختر که برادر زادگان اویند .  
 يك سرباز انگلیسی که خود را با اجناس گونه گون بار کرده است  
 به سمت بساط زن دهقان می رود زن را مجبور می کند که بیست تخم مرغ،  
 چهار قالب پنیر و دو قالب کره به او بفروشد . او به زن اجازه می دهد که از  
 کیسه اش پول بردارد .

زن دهقان (می شمرد) - بیست، بیست و دو، بیست چهار....  
 سرباز انگلیسی کافی ست.

يك زن ژنده پوش خانم ! دو تا تخم مرغ.

(سرباز انگلیسی به طرف زن ماهی فروش می رود

و بزرگترین ماهی ها را می خرد ، کیسه اش را

بیرون می آورد وزن پول بر میدار)

سر باز انگلیسی

کافی است.

(بالبخندی دوستانه می رود)

رهرمارت بشه . (به دکتر دوفور) دکتر امروز  
ماهی های خوبی دارم .

زن ماهی فروش

(یکی را انتخاب می کند) - این یکی با این

دکتر دوفور

چشم های درخشان وز نده. حتماً این هم نداها را

شنیده . فکر می کنم آنها به او نصیحت کردند

که طعمه قلاب را بگیرد.

(از بساط زن دهقان) - عموجان !

برادرزاده اول

مردم نباید با مذهب شوخی کنند. او یک جادوگر

زن دهقان

است، والسلام .

اگر بر ضد انگلیسی هاست حیف است که جادوگر

زن ماهی فروش

باشد .

نداهاى او شیطانی است .

زن دهقان

به نداهاى او همان چیزی را می گویند که همه

زن ماهی فروش

ما میگوییم. یعنی این که انگلیسی ها باید از

فرانسه خارج شوند.

او یک قدیس است.

پسر

تو دیگر خفه شو.

زن دهقان

(به ماهی خود خطاب میکند) - تو شاید که یک

دکتر دوفور

قدیس بوده ای یا یک جادوگر اما حالا صید

شده‌ای و کیاب خواهی شد.

راست می‌گید دکتر جادو گر یا غیر جادو گر. اورا مجازات می‌کنند چون انگلیسی‌ها می‌خواهند بقیه‌ی فرانسه را هم نوش جان کنند.

عموجان بی‌تائید برویم. شما خودتان رابه در دسر می‌اندازید .

( آنها را ترك می‌کنند و با نگرانی به اطراف می‌نگرد )

( باحرکتی نفی یا تمیز به برادرزاده‌اش ) - آه خانم

شما بر علیه دوشیزه هستید. چون او يك جادو گر است . اگر جادو گر نبود خانم بریلارد طرفدار او بود چون که او يك زن فرانسوی خوب است. من حالا می‌خواهم يك پوند از كره کاتولیکی اصیل شما بخرم و چند لحظه پیش هم مرا دیدید که يك ماهی فرانسوی خیلی اصیل از خانم بریلارد خریدم. این اضداد، خانم‌های عزیز! در ماهی تابه من با هم متحد می‌شوند تا يك غذای دهن پر آب کن بسازند.

شما هیچ وقت عوض نمی‌شوید، دکتر دوفور!

چرا باید عوض شوم خانم بریلارد!

شاید دوشیزه می‌توانست به شما بگوید که چرا .

منی گویند او دادگاه را سخت کلافه کرده .

(چهار کشیش . بوپر، دستپوه، مانشن و لوفور،

زن ماهی فروش

برادرزادهٔ اول

دکتر دوفور

زن ماهی فروش

دکتر دوفور

زن ماهی فروش

پسر

صحبت کنان از بازار می گذرند).

خوب بعد چه خواهد شد؟

مانشن

همه چیز تمام شد.

بوپر

مقصودتان چیست؟

مانشن

فتوای دانشگاه پاریس رسیده.

بوپر

روغن برای آتش، آتش برای متهمه.

دستیوه

الحاد و رفض در بالاترین حد.

بوپر

البته مردم خواهند گفت که پاریس تحت اشغال

لوفهور

انگلیسی‌هاست، درست به همان اندازه که روان.

نه، پاریس پاریس است.

مانشن

شنیده‌ام که فتوایی هم از گرسون پیر رسیده،

لوفهور

البته به نفع متهمه. یعنی توان انکار کرد که این

مرد سالهاست که رهبر روشنگری اروپاست.

نظریات او تأثیر قطعی در تمامی محاکمات روحانی

داشته.

این روباه پیر همیشه با توجه به عقاید عامه تصمیم

بوپر

میگیرد. در کنستانس او هاس را به کام آتش

انداخت. اما این بار این دختر فرزند مردم

است.

واقعاً که فرزند مردم! او به اندازه ده عالم

مانشن

روحانی زیرک است. مثلاً چقدر مواظب است

تا نگوید که نداهایش به او گفته‌اند که لباس مردانه بپوشد. چون میدانند که این حرف کارش را تمام خواهد کرد زیرا مسلم میشود که ندهای او از جانب شیطان آمده.

دو فهور

حتی آن وقت هم نمی‌توانیم ثابت کنیم که او متحد شیطان است. دوشیزه‌یی که شیطان را رؤیت کرده باشد، دیگر دوشیزه نیست. من میدانم که بانو بدفورد هم شخصاً با کرگی او را تأیید کرده. و من هم میدانم که شوهرش دوک بدفورد ما هم به او تاسی جسته.

دستیوه

البته از تصدق سرسوراخی که در کف اتاق برای منظور خاصی تعبیه شده.

(می‌خندند و به رفتن ادامه می‌دهند)

(دکتر دو فور چیزی در گوش افلیج جنک زمزمه کرده است و اوسرش را به علامت نفی تکان می‌دهد و آواز مشهوری در هجو کوشون اسقف بوده میخواند.)

ماتشن سکه‌یی در دست او می‌گذارد اما دستیوه به او می‌فهماند که این شعر چیز دوستانه‌یی نیست.)

(به افلیج جنک) ردل نی شرف!

دستیوه



زن ماهی گیر

(کشیش‌ها باناراحتی آنجا را ترك میکنند.)

(در خواندن آواز شرکت میکنند):

میگن که کوشون اسقف بووه

حالا دیگه یه انگلیسیه

هم به خاطرپاری احساسات

هم به خاطرپنج هزارلیره.

نهم مه ۱۴۳۱ - در اسلحه خانه دژ سلطنتی

ژان به شکنجه تهدید می شود

اسلحه خانه برج بزرگی است در دژ سلطنتی. اسقف بووه و همه دادیاران،  
برادر رائلول، منشی، دژخیم، ژان و نگهبانان.

اسقف ستایش باد خدا را.

همه برای همیشه و همیشه. آمین.

برادر رائلول عالی جناب! ایشان آقای دوژاردن جلاد هستند.

(جلاد زانو می زند و حاشیه ردای اسقف را  
می بوسد .

اسقف او را تبرک میکند .)

اسقف آقای ژان شاتیون استاد دانشکده الهیات پاریس.

شاتیون ژان! در کمال خشوع و تواضع و بی هیچ اندیشه

انتقامجویی یا مکافات و تنها به خاطر رستگاری و

تعلیم تو، ما آخرین کوشش خود را برای نجات  
جسم و روح تو به عمل می آوریم.

شما فقط زودتر سروته نطقتان را هم بیاورید تا من  
به سئوالاتان جواب بدهم.

ژان

این تمام حرفهایی است که داری؟

شاتینون

اینقدر خاشبه نژوید. ادعای نامه را بخوانید.

ژان

ما با دقت و تأمل بسیار، همه حرکات و رفتار ترا  
آنطور که در این پرونده آمده مطالعه کردیم و  
آنها را تجاوز کارانه و غیر قانونی یافتیم.

شایتون

من از کجا بدانم که در این پرونده چه آشی برای  
من پخته اند.

ژان

یعنی تو ما را به عنوان قضات دنیوی خود که از  
طرف کلیسا انتخاب شده اند، نمی شناسی؟

شاتینون

کاملاً همین طور است.

ژان

ژان! اگر اینطور که منی گویی کلیسای جامع و  
مقدس را بر سمیت نمیشناسی، دادگاه ناچار است  
که ترا به آتش بسپارد.

شاتینون

حنی بر آتش هم چیز دیگری نمی توانم بگویم.

ژان

ژان ما به تو نشان داده ایم که بسرانگیختن

شاتینون

کنجکای در مورد مسایلی که برتر از دراک  
انسانی است برای فرد تا چه حد خطرناک است.

مرگبار است. ایمان آوردن به چیزهای تازه و ابداع مطالبی نو و ناشنیده به اهریمنان اجازه میدهد که راهی برای دخول پنهانی به قلمرو کنجکاوای ما بیابند. تمامی دانشمندان دانشکده الهیات پاریس تشخیص داده‌اند که اظهارات تو در مورد نداها و مکاشفات دروغ محض است. تو از سرغرور و بی توجهی به نصایح و اخطارات ما خود را شایسته این دانسته‌ای که به مقام مکاشفه مستقیم از جانب خداوند بررسی. تو فراموش کرده‌ای که خداوند افراد مغرور را با صور و تظاهرات شیطانی می‌آزماید و از این روی خود وجود این نداها را اختراع کرده‌ای. بنابراین ترا نصیحت میکنیم که دست از این اباطیل برداری و دروغ‌های خود را پس بگیری. اگر امروز در برابر کلیسا تسلیم نشوی، روح در آتش جاودانی و جسمت در شعله‌های فانی خواهد سوخت.

ژان

فکر می‌کنید با این صحبت‌ها می‌توانید مرا بترسانید و به سوی خود جلب کنید؟

اسقف

آقای لافوتتن!

لافوتتن

ژان، عزیزترین خواهرانم! از تو تقاضا میکنم

که نگذاری کار بدتر از این شود. اگر واقعاً نداهای را شنیده‌ی نظریه‌ی دانشگاه پاریس را، که این نداهای را مهسل و واهی می‌داند قبول کن. اگر یکی از سربازانت می‌گفت که من از سرداران پادشاهم اطاعت نمی‌کنم، چه می‌کردی؟ پس در مورد خودت چه فکر میکنی که از نمایندگان کلیسایت اطاعت نمی‌کنی؟ مقاومت را رها کن خواهی عزیز و گرنه از عذابی جاودانی رنج خواهی برد. از این گذشته من از زندگی تو بسیار بیمناکم. التماس میکنم که تسلیم شوی تا شاید ما بتوانیم جسم و روح را نجات دهیم.

من به خداوند تسلیم شده‌ام، این کافی نیست؟  
ژان! تو باید بدانی، که ما بین اولیاء کلیسا و مبارزین کلیسا تفاوت می‌نهم. اولیاء کلیسا عبارتند از خداوند، قدیسن او و تمامی ارواح رستگوار و مبارزین کلیسا کار دینال‌ها، اسقف‌ها، کشیشان و همه‌ی کاتولیک‌ها تشکیل میدهند. این کلیسا که بر روی کره‌ی خاک گرد آمده است و از سوی روح القدس رهبری می‌شود بدون خطا و خدشه ناپذیر است. آیا به آن تسلیم میشوی؟

من دیگر به هیچ سئوالی پاسخ نمی‌دهم.

ژان

لا فونتن

ژان

ژان! برای آخرین بار می‌پرسم: آیا به کلیسا تسلیم میشوی؟

اسقف

کلیسا چیست؟ نه، من به شما قاضیان تسلیم نمی‌شوم.

ژان

آیا به پاپ تسلیم می‌شوی؟

اسقف

مرا پیش او ببرید بخودش خواهم گفت.

ژان

آیا به شورای بال تسلیم می‌شوی؟

اسقف

شورای بال دیگر چیست؟

ژان

شورایی است از نمایندگان تمامی کلیساها.

لوفهور

بعبارت دیگر این شورا شامل نمایندگان انگلیس

و نیز نمایندگان کشورتست.

فکر میکنم که ترجیح میدهم با آنها تسلیم شوم.

ژان

بازل؟!

شاتیون

او این حق را دارد.

لوفهور

این امر خارج از بحث است.

شاتیون

چه عقیده‌یی!

بوپر

چه کسی بعد از آخرین جلسه با او مشورت

اسقف

کرده؟

هیچ کس!

ماسیو

پس چرا از او سؤال میکنید؟

مانشن

آیا این تسلیم او هم باید بعنوان حرف آخر

منشی

نوشته شود؟

نه صبر بکن .

اسقف

شما نمی گذارید او چیزی به نفع من تبت کند.

ژان

ساکت باش . تا وقتی که این طور نسبت به نصایح

اسقفی

مابی اعتنایی و حقیقت را انکار میکنی ما ناچاریم

که ترا بشکنجه محکوم کنیم . آقای ماسیو !

آلات شکنجه را به متهمه نشان دهید .

(نگهبانان ژان را به سوی میزی می برند که آلات

شکنجه بر آن چیده شده است .)

التماس میکنم که جواب بدهی، ژان؟

مانشن

خواهش میکنم تسلیم شو!

لوفهور

دختر! تو نمیخواهی دست برداری؟

دستیوه

تو به هیچ کس کمک نمیکنی .

لافونتن

ژان ! شکنجه گران حاضرند تا بخاطر رستگاری

شاتیون

روح ترا به جبر با حقیقت روبرو کنند.

(ژان از حال می رود، او را دوباره بجلوی صحنه

می آورند.)

اگر استخوان هایم را با این ابزار خرد کنید و

ژان

جانم را ذره ذره از جسم ضعیفم بیرون بکشید من

غیر از آنچه گفتم چیزی نمی گویم، و اگر بگویم

بعدها خواهم گفت که شما آن حرف را به زور از

من کشیده‌اند.

(با صدایی آهسته) - شروع کنیم... ؟

(با صدایی آهسته) - بگذارید معافش کنیم.

(با صدای بلند) - نظر بسرسختی و گستاخی متهمه

در پاسخگوئی، ما قضات از آن بیم داریم که

شکنجه در مورد او سودمند نباشد بنابراین او را

معاف می‌کنیم. متهمه را بدزدانش برگردانید.

(ژان را می‌برند)

ماسیو

لافونتین

اسقف



## ۷

یکشنبه . زندان . ژان آوازی می شنود اما کلمات را  
نمی فهمد .

زندان - ژان به روی تخت دراز کشیده . دو نگهبان انگلیسی . در دور  
دست يك ني انبان نوای «کوشون اسف بووه» را می نوازند.

ژان	چرا مردم اینقدر خوشحالند؟
نگهبان	آخر امروز روز تعطیل است، چرا نباید خوشحال باشند؟
ژان	آری .



ژان می‌پندارد که مردم او را فراموش کرده‌اند اما در  
میخانه‌ها و بازارها مردم کم‌کم به شناختن او آغاز کرده‌اند.

میخانه «صید پتر مقدس» يك خانواده دهقانی از حومه شهر، مشغول  
خوردن نهار هستند. يك معاون کشیش جوان و ژنده پوش، روسپی، و مرد  
حوشپوش، میخانه‌دار، نوای نی انبان.

لگرن                      مردم نجیب و شایسته‌یی در اینجا می‌بینم. کسی  
از میان شما سواد دارد؟

معاون کشیش              چی هست؟

لگرن                      این يك نسخه از نامه‌یی است که او پیش از شکستن  
محاصره اورلئان به انگلیسی‌ها نوشته. نمی‌دانم  
مایلید بخوانیدش یا نه؟

معاون کشیش              مگر به نظر می‌آید که ردای من از پول انگلیسی‌ها  
تهیه شده؟

(می خواند.):

«به نام مسیح مریم! تو پادشاه انگلستان و تودوک  
بدفورد که خود را نایب السلطنه کشور فرانسه  
می دانی و شما ویلیام پل کنت سوفولک، ژان  
تالبوت، و توتوماس لرد اسکالز که خود را  
افسران دوک بدفورد فوق الذکر می دانید! دین  
خود را به پادشاه آنها ادا کنید و کلید تمامی  
شهرهای فرانسه را، که به زور ربوده اید، پس  
بدهید.

دوشیزه از سوی خداوند آمده است. او آماده  
است که به محض خروج شما از فرانسه و  
پسرداخت غرامت با شما صلح کند. و شما  
تیراندازان، سربازان و سایر افرادی که در برابر  
شهر اورلئان موضع گرفته اید! به نام خدا به کشور  
خود بازگردید. اگر چنین نکنید باید به انتظار  
دوشیزه باشید که به زودی به دیدارتان می آید با  
مصیبتی بزرگ برای شما . . . .

خوب نوشته .

روسپی

. . . . پادشاه انگلستان! من سربازان ترا  
در هر کجای خاک فرانسه بیابم بیرون خواهم

معاون کشیش

رانند، چه بخواهند و چه نخواهند. و اگر نرفتند آنان را خواهیم کشت. در هر کجا که شما را بیاییم بر شما خواهیم تاخت و فریادی سر خواهیم داد که نظیر آن دست کم هزار سال است که در فرانسه شنیده نشده است.

در این روز تحریر شد: سه شنبه هفته مقدس

«ژان»

- اوشکست ناپذیر است.

(وارد میشود و شراب می خواهد) - شب به خیر،

کمی شراب.

ستایش بر عیسی مسیح.

(سیاه مست در برابر سر باز انگلیسی سبز میشود)-

اگر تو از نو کران دوک بدفورد هستی، پس گوش

کن:

دوک بدفورد یک مست است.

(به روسپی) - بیایم بلانش!

(آنها میخانه را ترک میکنند)

گیوم!

اوشب تا صبح شراب می خورد و به تنها چیزی

که فکر می کند این است که مارا با مالیاتهایش

سر باز انگلیسی

معاون کشیش

دهقان

مرد خوشپوش

زن دهقان

دهقان

بچاپد و مردم را زیر پا له کند.

(سرباز انگلیسی در حالی که از فراز شانه به

عقب نگاه میکند خارج می شود . شلیک نخنده)

نامه را به من بده.

معاون گشیش

در نمازخانه گورستان سن اوئن، ژان که به سوختن در آتش  
تهدید شده، درحالی که نومیدی و تمایل به تسلیم او را فرا  
گرفته است، تو به نامه را امضا می کند. ۲۴ مه ۱۴۳۱

نمازخانه گورستان سن اوئن . لافونتن . ژان را به درون می آورند .  
نکهبانان و يك افسرانگلیسی . بانك ناقوسها و همهمه جمعیت وقتی که ژان  
را وارد می کنند شنیده می شود .

لافونتن                      ژان ! تو در نمازخانه گورستان سن اوئن هستی .  
به خود آی خواهر عزیز . بیرون میدان آتش  
آماده است .

ژان                                      (صدایش به سختی شنیده میشود) - میشل مقدس !  
لافونتن                      (به طرف او میرود) - حرف مرا قبول کن ژان !  
برای رستگاری تو چندان دیر نیست .

(اسقف، گیوم ارارد، ماسیو، بوپرو برادر راتول

وار میشوند. يك بار ديگر صدای ناقوس ها و همهمة  
مردم شنیده میشود.)

استاد ارارد! از این که سفرتان را به عقب  
انداختید تشکر میکنم. شما می گوئید که دیروز  
نسبت به او نظر بهتری داشتید؟

اسقف

خداوند ما را یاری خواهد کرد. شرایط بدنی  
او چندان مناسب نیست يك سر می پرسد که مردم چه  
عکس العملی در برابر محاکمة او نشان میدهند،  
همدردی می کنند یا بی تفاوت هستند. کوشش های  
پارتیزانها برای تماس با او بی فایده بوده. او  
سخت ناامید است چون که نداهايش او را ترك  
گفته اند آیا به او رسانده اند که امروز. . .

ارارد

ساعت پنج صبح با خبر شد.

'لافونتن

این هم سه حکم. این یکی مجازات اوست در  
صورتی که توبه کند.

ماسیو

(حکم را به اسقف تقدیم میکند و او آنرا به  
برادر راثول می دهد)

این مجازات اوست در صورت عدم توبه.

(اسقف حکم را می گیرد)

و این هم متن توبه نامه است.

(کاغذ را به ارارد می دهد)

به او فرمان بدهید که توبه نامه را امضاء کند تا این مجازات (به فرمان محکومیت اشاره می کند) در موردش اجرا نشود.

استاد ارارد آقای ماسیو!

اسقف

همه چیز تمام شده خواهر عزیز! پادشاه تو يك مرتد است. از این گذشته او ترا فراموش کرده. مکاشفات توجرتوهم وخطا نبوده است. این را استادان گفته اند. آنها ایند که می دانند، تو هیچ نمی دانی، تو می توانی همین حالا جسامه مردانهات را در آوری. هیچ سواری به نجات تو نیامده نداهایت ترا فریب داده اند و حتی دیگر به سراغت نمی آیند. من می دانم که آنها ترا ترك کرده اند. آیا امروز آمدند. دیروز آمدند؟

نه، دیروز نه.

ژان

و پریروز، فرزندم؟

ارارد

نه.

ژان

می بینی که ترا ترك کرده اند. اما هیزمها آماده است. و من حکم را با خود دارم. اگر توبه نامه را امضاء کنی از زندان نجات خواهی یافت.

ارارد

(گریان) - من هیچ خطایی نکرده ام.

ژان



- از ارد      اگر توبه نکنی در آتش خواهی سوخت.  
(با اشاره او در باز شده و صدای ناقوس ها و مردم شنیده می شود)
- آیا ترجیح می دهی که در کنار مادرت و کلیسایت بمانی؟ چرا که نوشته شده است :  
«شاخه تحمل میوه خود را نتواند کرد مگر آن که بر تالك تکیه کند»
- (ژان جواب نمی دهد .)
- از ارد      ژان با تو هستم.  
(به اشاره ماسیو، در بسته می شود)
- ماسیو      اگر اشتباه می کنم ببخشاید اما فکر می کنم شنیدم که او گفت : پس خواهم کرد .  
(همه برگرد ژان جمع میشوند)
- ماسیو      او می گوید اگر شورای بال تصمیم بگیرد که او باید امضاء کند، چنین خواهد کرد .
- بوپر      نه خواهر عزیز، تو هم اکنون باید امضاء کنی .
- ژان      من نمی توانم برخیزم .
- بوپر      من کمکت میکنم .
- شاتیون      اینجا را امضاء کن .
- ژان      من نمی توانم بنویسم .
- لافونتن      من دستت را می گیرم .

- شاتيون      زود باش! امضاء کن.
- ژان      من بايد به اين کار فکر کنم.
- بوپر      جلاد بيرون ايستاده . او مشعل خود را حاضر کرده.
- لافونتن      امضاء کن، امضاء کن .
- ژان      من بيمارم .
- لافونتن      شجاع باش، ژان!
- شاتيون      بايد امضاء کنی .
- ژان      کجا؟ من نمیتوانم ببينم.
- (لافونتن دست ژان را راهنمایی میکند . ژان امضاء میکند.)
- ژان      ترجيح می‌دهم که امضاء کنم تا اينکه بسوزم .
- اسقف      دخترم! چه روز بزرگی . جسم و روح تو نجات يافت (به برادر راثول) حکم را بمن بدهيد.
- بوپر      فرزندم! نداهايت ترا گمراه کرده بودند .
- ژان      بله فکر می‌کنم آنها فریسم می‌دادند.
- اسقف      به زندانی جامه زنانه بدهيد.
- (دو راهبه وارد میشوند و تجیروی می‌آورند. آنها به ژان که ميلرزد لباس زنانه می‌پوشانند .)
- اسقف      برادر راثول، به سرورم پیام بفرستيد که او توبه کرده است.

(حکم را باشتاب می خواند.):  
 تو، ژان که مورد نصایح مکرر و صبورانه مآقرار  
 گرفته‌یی اکنون به کلام و زبان خودت توبه  
 کرده‌یی و این توبه را آشکار اعلام داشته‌یی .  
 بنا بر این تو از امروز دوباره مورد تأیید کلیسا  
 هستی. اما از آنجا که گناهان کبیره‌یی نسبت به  
 کلیسا مرتکب شده‌یی، ما ترا محکوم می کنیم  
 که تا پایان عمر در زندان بمانی . نانت اندوه و  
 شرابت اشك خواهد بود. اگر چه در پناه همدردی  
 و اندوه ما جای خواهی داشت. این آخرین تصمیم  
 دادگاه است.

(ناظر انگلیسی و ملازمش وارد شده‌اند)

لعنتی ! این جادوگر باید همین حالا بسوزد .

اینجا چه خبر است ؟

او توبه کرده .

این يك خیانت بزرگ است .

به من اهانت می شود . من ادعای شرف می کنم .

شما می گذارید که دخترك برود !

دروغ است .

دخترك همین حالا باید اعلام شود .

این تصمیم با من است .

ناظر انگلیسی

ملازم

اسقف

ملازم

اسقف

ملازم

اسقف

ملازم

اسقف

ناظر انگلیسی

نه .

(با ملازمش خارج میشود)

او را به کجا باید برد؟

بهمان جایی که بود.

ماسیو

اسقف

(خارج میشود)

او را به زندان برگردانید .

ماسیو

(خارج میشود)

اما شما گفتید که آزاد خواهیم شد .

زان

حرف نزن، فقط راه بیافت دختر کوچولو. تو با

نگهبان

این لباس قشنگ چه خوشگل شده‌یی .

در گورستان سن اوئن ، جمعیت منتظر از توبه‌ی ژان

باخبر می‌شوند

. بازار روان . جمعیت منتظر است سر بازان انگلیسی .

امروز می‌سوزانندش یا نه؟	افلیج جنک
(یک سر باز انگلیسی شانه‌بالا می‌اندازد)	
چقدر طولش می‌دهند . آنها انتظار دارند که ما	سر باز دوم
شام را اینجا بخوریم؟	
خدا لعنتشان کند.	سر باز اول
شما نمی‌توانید به زانودر بیاریدش . می‌توانید ؟	خواهر زن
او تسلیم نمیشود .	
چرا ناقوس‌ها ساکت شدند؟	دختر کوچک
نمی‌دانم .	زن دهقان
میخانه « شیر سرخ » گران‌تر تمام می‌شود .	سر باز اول
اما در (صید پطر مقدس) غذا را با سیر درست	

می کنند .

سرباز دوم آنها در غذا سیر می ریزند چون ما را نمی خواهند .

(سرباز انگلیسی سوم به آنها می پیوندد دو چیز می گوید. آنها می خندند.)

خواهر زن

این سربازها به چی می خندند.

(سربازها خنده کنان به راه می افتند)

هنری ! چه خبر شده؟

روسپی

همه تان می توانید به خانه بروید . دوشیزه تان توبه کرده .

سرباز اول

نه این که واقعاً دوشیزه هم هست !

سرباز دوم

يك كلك تازه .

لنگرن

همه چیز تمام شد. ناقوس ها خاموشند.

روسپی

یعنی بعد از این همه ماجرا نمی سوزانندش .

خواهر زن

او چگونه می تواند از حقیقت توبه کند. چگونه

پسر

می تواند ما را بفروشد؟

او حق داشت توبه کند.

افلیج

برای نجات پوستش .

میخانه دار

همه چیز تمام شد؟

زن دهقان

او توبه کرده بیا بریم.

دهقان

زن دهقان                      اوژن !  
 تاجر شراب                    ها . . . ها . . . ها نه این که واقعاً دوشیزه  
 است !

(پس او را هل میدهد)  
 زن ماهی فروش      چه بلایی سر دخترک آورده اند؟

در میخانه «صید پتر مقدس» عقاید متفاوت است.

میخانه «صید پتر مقدس» میخانه دار، زن ماهی گیر، مرد خوشپوش و روسپی .

مرد خوشپوش

من طرفدار انگلیسی ها نیستم، فقط گفتم صلاح نیست که گردو را با پتک بشکنیم. شما شاید به این گردو احتیاج پیدا کنید. پینه دوزها و سیرابی فروش ها غرق در شور و وطن پرستی هستند؟ خیلی خوب است. نگهبانان انگلیسی را تپامی زنند؟ عالی ست. اما این کارها به کجا می کشد؟ از همه چیز گذشته تفاوت زیادی بین سربازخانه و در هتل من نیست. انگلیسی ها بی تربیت هستند، فرهنگ درست و حسابی ندارند و با مردم به طرزی نابخشودنی رفتار کرده اند، من کاملا با شما موافقم. اما در این لحظه آنها مسئول حفظ نظم



و قانون هستند .

(به زن ماهی فروش) - می گوید نظم و قانون  
من هم دوست دارم . او هفته هاست که مزد مرا  
نداده .

روسپی

(او را آرام می کند) - کوتاه بیابلاش!  
ما باید خونسرد باشیم . چیزی که من می گویم  
این است که هر چیزی بجای خود . من هیچ  
وقت از قصابم نمی خواهم که برایم شام  
درست کند .

زن ماهی فروش

مرد خوش پوش

مزد مرا بده .

روسپی

(وارد می شود) - آقای فرانسوا ! مژده ! بندر  
شلوغ شده . کارگران بارانداز حاضر نیستند که  
دو قلعه کوب را از کشتی «گلوریوس» پیاده کنند .  
دو ک بدفورد نگهبانها را به بندر فرستاده اما  
کارگرا مقاومت می کنند .

لگرن

شاید بهتر باشد میخانه را تعطیل کنم . آنها چند  
وقت پیش هم يك بار اینجا را خراب کردند .

میخانه دار

(می خندد) - حالا اسقف چه میکند؟

چطور می توانید بخندید خانم ؟ من که بیشتر از  
این نمی توانم تحمل کنم . این شهر باید حسابی  
پاك شود . ریشخندها ، پچ پچها ، نگاههای کثیف

زن ماهی فروش

مرد خوش پوش

بزودی این شهر برای مردی که پیرهن تمیزی پوشیده باشد جای امنی نخواهد بود.

بخصوص وقتی که رختشو مزدش را نگرفته.

این هم چیزی که می خواهید . شورش!

یعنی نمی خوای پول مرا بدی؟

این ها هم تا جایی که می توانند مرا می چاپند .

پس بگو!

تو چندان تخفیهایی هم نیستی . فکر می کنی با تو

خواهیدن و شب و روز به مزخرفات گوش کردن

سعادتیه؟ پولت را بده و بزنی به چاک . يك دختر

دهاتی! این اسم از من چی می سازه؟ فکر می کنم

يك جنده بندری. اگر می خواهی کیف کنی پول

بده. اخ کن، اخ کن.

اگر نداشته باشم چی؟

کلاهت را پاره کن و پرهاش را بفروش، مرد که

مزلف .

بگذار برایت روشن کنم...

روشن نکن، اخ کن .

دیگر طاقت ندارم. فقط يك کار با شما آشغالها

و آن دوشیزه تان می شود کرده ریشه تان را بکننده

تا ته بسوزانند، در خون غرقتان کنند، دار بززند،

زن روسپی

مرد خوشپوش

روسپی

مرد خوشپوش

میخانه دار

روسپی

مرد خوشپوش

روسپی

مرد خوشپوش

روسپی

مرد خوشپوش

زیرپا له کنند و شرتان را از روی زمین بکنند .  
 (روسپی به او سیلی میزند، مرد خارج میشود)  
 نباید این کار را می کردی. او در تمام میخانه‌ها  
 رسوایت می کند.

تمام این چیزها جانم را به لب رسانده.  
 شما تنها نیستید مادموازل، شما تنها نیستید .

زن ماهی فروش

روسپی

میخانه‌دار

شورش در روان - اسقف بووه اخبار پریشان کننده‌یی  
دریافت میکنند.

در خانه اسقف . اسقف بر سر شام . ماسیو .

اسقف این انگلیسی‌های کله‌خر نمی‌فهمند که چه خدمتی  
بهشان کرده‌ام آنها شاید همه چیز را جمع به‌حمله  
فرانسه بدانند اما از درك روحیه‌ی فرانسوی  
عاجزند.

ماسیو از تصدق سرخبرگی شما آنها يك دشمن کمتر  
دارند و کلیسا هم يك شهید از دست داده.

برادر را تاول (در حال ورود) - عالی جناب: در شهر شورش شده.  
مردم در بندر جمع شده‌اند و با ملوانان انگلیسی  
می‌جنگند. به خیلی از مراکز نگهبانی حمله  
شده و انگلیسی‌ها خواهان دلجوئی و جلب  
رضایت هستند .

اسقف من حوصله او باش خیابانی را ندارم. انگلیسی‌ها

می‌توانند نگهبانان خود را تقویت کنند .

عالی جناب ! آنها تقصیر را به گردن ما و شیوه  
برگزاری محاکمه انداخته‌اند . شنیدم که دوک  
بدخورد از شدت خشم بیمار شده .

برادر رائل

دوک بدفورد هر پزشکی را که بخواهد دارد . از  
این گذشته او همیشه از ناراحتی کبد می‌نالده .  
این زندگی بی‌ست که خودش برای خود درست  
کرده چیز دیگری داری ؟

اسقف

انگلیسی‌ها گزارش داده‌اند که او امروز صبح  
لباس مردانه پوشیده .

برادر رائل

حتماً از شورش شهر بطر فداری خودش باخبر شده .  
(مبهوت ، دستمال پیش سینه‌اش را روی میز می‌گذارد)  
آب . ( برادر رائل لگنی برای شستن دست  
پیش می‌برد .)

ماسیو

اسقف

زندان «برج کشتزارها». ژان ندای مردم را شنیده است  
و مبارزه را از سر می‌گیرد .

زندان - ژان، دوباره در جامهٔ مردان، اسقف بووه و لافونتن وارد  
می‌شوند .

اسقف	تو دوباره لباس مردانه پوشیده‌ئی؟
لافونتن	چرا این بدبختی را به سر ما آوردی؟ خواهر عزیز، دیگر برای نجات تو خیلی دیر است . تو عهد خود را شکستی و به حرف اول برگشتی . تو برای همیشه از دست رفتی .
ژان	من چه عهدی باشما بستم؟
اسقف	آیا دوباره نداها را شنیدی؟
ژان	بله .
اسقف	و آنها به تو گفتند ...

ژان

... که من ایمان خود را فروخته‌ام.

اسقف

اما تو آشکارا توبه کرده‌یی.

ژان

بله چون نمی‌دانستم که توبه آشکار یعنی چه.  
 من فقط از ترس آتش توبه کردم. در جنگ  
 هیچ وقت از آتش نمی‌ترسیدم چون تنها نبودم  
 و مردانم در کنارم بودند. اما بعد به مردم شك  
 کردم. فکر کردم که آنها اهمیتی نمی‌دهند که  
 من بمیرم یا نه. و مثل همیشه به می‌نوشی در  
 میخانه‌ها ادامه می‌دهند. اما آنها در این مدت  
 همه چیز را می‌دانستند و کارهای من بی‌هوده  
 نبوده.

اسقف

چه اهمیتی دارد که حلبی سازها و زنان ماهی فروش  
 چه می‌دانند؟

ژان

اسقف! روزی می‌رسد که شراب فروش‌های  
 «تورین» و ملاحان نرم‌اندی بسا هم متحد  
 می‌شوند و آن وقت دیگر جای شما حضرات در  
 اینجا نخواهد بود.

اسقف

بعبارت دیگر تو سرسختی میکنی و بخاطر برگشت  
 خود مجرمی.

ژان

بله، هستم.

اسقف . . . ژان! تو به گناهان و معاصی خودت رجعت

کرده‌ای، مثل سنگی که به‌قی کردهٔ خود بر گردد.

کلیسا بیشتر از این نمی‌تواند از تو دفاع کند.  
وداع، وداع.

(با لافوتن خارج میشود)



سی ام ماه مه - ژان را به دژ خیم می سپارند.

زندان ژان - در انتهای صحنه دژ خیم ایستاده است - يك راهبه.  
يك افسر انگلیسی ، سر بسازان انگلیسی . دو نگهبان . ماسیو وارد  
می شود .

ژان ! اسقف بود مرا فرستاده تا ترا برای مرگ آماده کنم .	ماسیو
بله .	ژان
از مرگ می ترسی .	ماسیو
بله ، خیلی می ترسم .	ژان
پس توبه می کنی ؟	ماسیو
نه .	ژان
ژان ! آیا در برابر مرگ هم تسلیم می کنی ؟	ماسیو
نداهایی که شنیده یی حقیقت داشته اند ؟	
بله .	ژان

ماسیو                      اما ژان، مگر آنها به توقول نداده‌اند که برای همیشه از زندان آزاد خواهی شد.

ژان                              مگر امروز برای همیشه از زندان آزاد نخواهم شد؟

ماسیو                      ژان! مگر آنها رهایی نزدیکت را پیش بینی نکرده بودند؟

ژان                              آیا امروز از هراس از مرگ و از این که در بیم از قدرت مندان به سر ببرم رها نخواهم شد؟

(ورود بی سرو صدای اسقف بووه، تمامی قاضیان و دادیاران)

اسقف                      ژان! ما پایان کار رسیده‌ایم. حرف دیگری برای گفتن داری؟

ژان                              آری. اگر آتش همین حالا هم روشن بود و میزها می‌سوختند و جلاد آتش را تندتر می‌کرد من چیز دیگری جز آنچه همیشه گفته‌ام، نمی‌گفتم.

اسقف                      او را بسمت سکوه‌دایت کنید.

(دژخیم جلو میرود)

ماسیو                      این کار برخلاف سنت است قربان. شما

بسیار دلیل خود را برای صدور این حکم  
اعلام کنید.

ببریدش، ببرش.

اسقف

(دژخیم ژان را می برد)

در بازار روان، در حضور جمعیت دوشیزه در آتش  
می سوزد .

بازار روان - جمعیت انبوه - سر بازار انگلیسی .

خواهر زن	در میان مردها چه كوچك است .
زن دهقان	بچه را بلند كن .
پسر	(به معاون كشيش) فكر مي كني مي ترسد؟
معاون كشيش	ما مي ترسيم نه او .
كودك	حالا كه هوا روشن است، پس چرا آن مرد مشعل برداشته .
راهبه پير	دختر كوچولو ! او جلاد است مي خواهد آتش را براي جادو گر روشن كند .
زن ماهي فروش	دوك بدفورد را نگاه كنيد، مي خندد و كيف مي كند . دوازده هزار پوندي كه براي دوشيزه داده بود برگشته .

- پسر  
کار دینالها و دوکها سروته يك کرباسند، اربابهای  
انگلیسی و فرانسوی سروته يك کرباسند .
- زن دهقان  
زبان‌ت را نگهدار .
- سرباز  
کی بود؟
- زن ماهی فروش  
(زنبیلش را می‌اندازد تا فرار دهقان جوان را  
را پنهان کند) - آخ ماهی‌هام، ماهی‌هام .
- تاجر شراب  
یکی از پشت هلم داد .
- معاون کشیش  
درست است، من خودم دیدم .
- روسپی  
هنری به خان‌هات برگرد .
- صدای اسقف  
ما اسقف بووه در اینجا ترا مرتدو گناهکار اعلام  
میداریم و با همین اعلام ترا تکفیر میکنیم . اما  
در عین حال دعا می‌کنیم که حکم الهی پس از  
مرگ تو و نابودی زودرس کالبدت، در باره‌ات  
سیک باشد .
- سرباز اول  
چقدر طولش می‌دهند !
- سرباز دوم  
(ناقوس‌های کلیسا می‌نوازند)  
فشار ندهید . هیزم‌ها آنقدر بلند هست که همه  
کس ببینندش .
- زن ماهی فروش  
خوک‌ها ! تل هیزم را بلندتر کرده‌اند تا او بیشتر  
رنج ببرد .
- سرباز دوم  
چرا اجاز می‌دهند مردم اینقدر نزدیک شوند؟

- نگران ناش . تو که نیزه داری . بگذار مرزهٔ دود  
را بچشند .  
حالا ا
- سرباز اول  
روسی
- (راهبه‌ها سرود سلام مریم را می خوانند)  
تمام شد به خانه تان بروید . شما مردم به چی خیره  
شده اید . او هیچ کاری جز سوختن نمی تواند بکند  
(به زنش) - گریه نکن . او دیگر هیچ چیز را  
احساس نمیکند .
- هنوز فریاد می کند .  
تا وقتی نفسش در میاد باید داد بزند .  
دیگر فریاد نمی کند .
- سرباز اول  
دهقان  
روسی  
سرباز دوم  
خواهرزن

پنج سال بعد. آزادی و وحدت کامل فرانسه با قیام مردم  
در پاریس به دست می آید. پیشا پیش جنبش مردم شیخ افسانه‌یی  
ژان دارک کوچک گام بر می‌دارد.

دهکده‌یی در تورین. ژاک لگرن مشغول چکش کاری يك چلیك شراب  
است. پدر بزرگ برویل، پیرمردی از دهکده مجاور در حالیکه دست کودکی  
را گرفته نزدیک می‌شود.

پدر بزرگ برویل خوب ژاک از وقتی فرانسوا را در «صید پتر مقدس»

دیدنی خیلی میگذرد. نزدیک پنج سال.

جریانات پشت سرهم پیش آمدند پدر بزرگ.

مردی که به قصد روان رفت و از پاریس سردر آورد.

هان! فکر میکنم انگلیسی‌ها آنجا هم هستند.

دیگر نه، پدر بزرگ، دیگر نه.

یعنی دیگر نیستند.

پیشه‌ورها، روستایی‌ها، بزازها و دباغ‌ها و زنان

لگرن

برویل

لگرن

برویل

لگرن

- سبزی فروش بیرونشان کردند.  
 بروییل وفکر می‌کنم مردانی مثل ژاک لگرن . بنظرم آنها هنوز در کوه پی‌ین باشند.
- لگرن نه در آنجا هستند و نه در رایم و شالسون . البته هنوز در کاله و بردو هستند، اما نه برای مدتی زیاد .
- بروییل ( به كودك ) - شنیدی ؟ فرانسه دو باره خانهٔ فرانسوی‌ها شده .
- كودك آقای لگرن، شما او را دیدید؟
- لگرن من سوختن او را دیدم، پی‌یر!
- بروییل او فرانسه را رهبری کرد .
- لگرن بله اما فرانسه هم او را رهبری کرد.
- بروییل فکر می‌کردم که نداها راهنمای او بودند.
- لگرن بله، نداهای ما .
- بروییل مقصودت چیست ؟
- لگرن خوب، جریان اینطور بود: اول او مردم را بر علیه دشمن رهبری کرد . و به این ترتیب اسیر شد . و بعد وقتی او را در برج روان به غل و زنجیر کشیدند خبری از ما نشنید و توان خود را از دست داد مثل من و شما . حتی توبه هم کرد. اما وقتی که توبه کرد مردم عادی روان سخت از او



عصبانی شدند چنانکه به بار انداز ریختند و انگلیسی‌ها را کوبیدند. او این جریان را شنید، کسی نمی‌داند از کجا و چطور، و شهامتش را دوباره بدست آورد. او فهمید که يك دادگاه هم می‌تواند میدان جنگی بخوبی خاک‌ریزهای مقابل اورلئان باشد. بنابراین او بزرگترین شکست خود را بزرگترین پیروزی ما تبدیل کرد. پس از آنکه لبانش خاموش شد صدایش به گوش آمد.

خوب، خوب، جنگ که هنوز تمام نشده :  
 پدر بزرگ انگلیسی‌ها دوباره برمی‌گردند؟  
 من که شك دارم . امسال شراب طرف‌های شما  
 چطور است .

برو بیل

کودک

برو بیل

من سال پیش آنجا نبودم . اما دخترها می‌گویند  
 به شیرینی سال بیست و هشت است.  
 (صدای دخترها که انگور می‌چینند و می‌خوانند  
 بگوش می‌رسد)  
 دخترها :

لگرن

دوشیزه در برابر دادگاه ایستاد

برای نیمه‌یی از سال

تمامی فرانسه تا ماه مه بانتظار بود

و آنانکه مخاطب او بودند سخنش را نشنیدند  
 پس، او را بروشنی روز در آوردند  
 و چون بسوی همزمهایش کشیدند  
 و چون مشعلها نالیدند  
 و چون تند باد وزید  
 او فریاد کرد :  
 فرانسویها؟ فرانسویها برخیزید  
 و بخاطر فرانسه بجنگید  
 بخاطر خاک کشتزارتان .  
 این سرود را هر دو قسمت فرانسه می خوانند .  
 فرانسه ما و فرانسه آنها .

لگرن

پایان

## «توضیح»

برتوات برشت در نمایشنامه رادیویی تغییراتی داده و نیز بر آن افزوده است. این تغییرات و افزوده‌ها را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- |  |            |
|--|------------|
| از برشت است و در نمایشنامه رادیویی نیست.   | پرده اول   |
| بر پایه مکالمات جمعیت، که در آغاز نمایشنامه رادیویی می‌آید و بیش از نیمی از گفتگوهای این پرده را تشکیل می‌دهد، قرار دارد.  | پرده دوم   |
| قسمت عمده این پرده از نمایشنامه رادیویی است، با تغییراتی چند در صحنه و تنظیم. قسمت‌های افزوده شده بمنظور تأکید بیشتر بر نقش انگلیسی‌ها بعنوان يك اشغالگر است. مثل مکالماتی که در آغاز پرده می‌آید و استفاده از زبان انگلیسی در متن اصلی برشت و نیز چاپلوسی مقامات فرانسوی نسبت به انگلیسی‌ها | پرده سوم   |
| بخش میانی با انضمام صحبت‌هایی درباره کاترین  | پرده چهارم |

لاروشل و مکاشفات او، از برشت است.

صحبت پیرامون فتوای گرسون در نمایشنامه رادیویی بین گروهی از دادیاران می گذرد، بدون این که نامشان مشخص باشد، اما در نمایشنامه برشت این گفتگوها میان شخصیت های معین تقسیم شده است، صحنه بازار و نیمی از این پرده (باشرکت زن ماهی فروش و همراهانش) از برشت است و نیز نظریاتی که پیرامون باکرگی ژان در آخر پرده ابراز میشود.

پرده پنجم

تقریباً بطور کامل از نمایشنامه رادیویی ست.

از نمایشنامه رادیویی ست. اما در کار برشت این صحنه جا بجا شده است آنچنانکه بین صحنه نمایش آلات شکنجه و صحنه توبه ژان قرار گیرد. از برشت است. جمله ای که در عنوان می آید: «ژان فکر میکند که مردم او را فراموش کرده اند»، و برشت زمانی آنرا در فهرست صحنه ها آورده بود، می تواند تنها به پرده قبل مربوط شود.

پرده ششم

پرده هفتم

پرده هشتم

در نمایشنامه رادیویی توبه ژان در حضور انبوه جمعیت و در زمانی که اسقف حکم را میخواند و درخیم مشعل را برای آتش زدن هیزم ها آماده کرده است، صورت می گیرد. نقش استاد ارارد

پرده نهم

از برشت است. حکم محکومیت که در نمایشنامه  
برشت بوسیله اسقف خوانده می شود در نمایشنامه  
رادیویی بوسیله شاتیون قرائت می گردد. قسمت  
عمده گفتگوها از برشت است مگر اشارات  
نگهبان که در آخر پرده آمده است. در نمایشنامه  
رادیویی خشم انگلیسی ها از اعدام نکردن ژان  
باشدت و حرارت کمتری نشان داده شده است.  
از برشت است.

پرده دهم

از برشت است .

پرده یازدهم

به جز دو اشاره اولیه راجع به همکاری با انگلیسی ها  
و نیز صحنه شستن دست، این پرده از نمایشنامه  
رادیویی گرفته شده است.

پرده دوازدهم

مانند سایر عناوین صحنه ها و مکان ها، عنوان پرده:  
«ژان - ندای مردم را شنیده است...» این پرده  
از نمایشنامه رادیویی است، مگر اشاره بمردم در  
سخنان اسقف، آنجا که می گوید: «اما تو  
آشکارا و در مقابل مردم توبه کرده ای». و نیز این  
سخنان او: «پس توبه خاطر برگشت خود مقصری»  
این قسمت در نمایشنامه رادیویی چنین است که  
ژان در جواب اسقف تنهایی گوید چون نمیدانستم  
توبه آشکار به چه معنی است»

پرده سیزدهم

پرده چهاردهم

پرده پانزدهم

بطور عمده از نمایشنامه رادیویی است .  
 اشارات و سخنان جمعیت در این پرده قسمتی از  
 آخرین صحنه نمایشنامه رادیویی است و قسمتی  
 از صحنه توبه ژان نیز همین طور برشت این  
 اشارات و مکالمات را درهم آمیخته و آنرا بین  
 شخصیت‌های مشخص بازی تقسیم کرده . در  
 نمایشنامه رادیویی مردی که آتش را روشن  
 می‌کند به سختی تحت تأثیر پشیمانی و اندوه است  
 و پایان بازی را با گریه خود می‌آبکند .

از برشت است .

پرده شانزدهم